

بررسی بیگانگی مظفر النواب بر اساس نظریه وسیله - هدف مرتن (با تکیه بر قصیده طَلَقَةٌ ثُمَّ الْحَدَثُ)

رضا افخمی عقدا، دانشیار، دانشگاه یزد
محسن زمانی، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه یزد

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۳/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۲۹

چکیده

بیگانگی از جمله مسائل مهم بشر معاصر است که قدمتی به درازای خود انسان دارد. دانشمندان و پژوهشگران حوزه‌های مختلف تعاریف متعددی از آن ارائه داده‌اند. در دوره معاصر دو حوزه روانشناسی و جامعه‌شناسی رویکردی متفاوت‌تر به آن داشته است. «رابرت مرتن» R.Merton (۱۹۱۰-۲۰۰۳ م.) جامعه‌شناس آمریکایی به بررسی این موضوع در قالب ناهنجاری‌های اجتماعی پرداخته و نظریه وی به «نظریه وسیله و هدف» معروف گشت. با توجه به این نظریه مظفر النواب (۱۹۳۴ م.) از جمله شاعران معاصر عراق است که تا حدود زیادی در مسیر اهداف خود و راه رسیدن به آنها (وسیله) با جامعه هم عصر خود اعم از حکومت و عامه مردم بیگانه گشته است. پژوهش حاضر با هدف بررسی شخصیت نواب بر اساس سنخ‌های شخصیتی مرتن و مهم‌ترین وسیله و ابزار شاعر به منظور غلبه بر بیگانگی و تأثیر وسیله و اهداف شاعر بر تعبیر و واژه‌های شعر او در قصیده «طَلَقَةٌ ثُمَّ الْحَدَثُ» با روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است. یافته‌ها روشن می‌سازد شخصیت شاعر یک شخصیت ناهمنواست که ساختارهای اجتماعی را ناکارآمد برای رسیدن به هدف می‌داند و با شیوه تطابق ناهمنوایانه طغیانگری در صدد قیام مسلحانه علیه دستگاه‌های حاکمه بوده که با ابزارهایی مانند سانسور، عوام فریبی، ... به دنبال حفظ سلطه خود و چپاول ملت‌ها می‌باشند. فراوانی کاربرد دو وجه خبری و التزامی از بارزترین ویژگی بندهای این قصیده است. علاوه بر این کلمات نشاننداری چون «الطلقه، النار، الصمت، الدم، الحزن، الحسین (ع)، خالد اسلامبولی و...» بر اندیشه ناهمنوایی شاعر اندیشه با جامعه و حکومت و افکار انقلابی وی تأکید می‌ورزد.

کلید واژه‌ها: مرتن - ناهنجاری اجتماعی - بیگانگی - مظفر نواب - طَلَقَةٌ ثُمَّ الْحَدَثُ.

مقدمه

وسعت حوزه معنایی بیگانگی باعث شده است تا تعاریف و نظریات متعددی از آن ارائه گردد. اما در تمامی این تعاریف مختلف دو محور کلی مشترک در بین آنها وجود دارد: یکی جدایی و دور افتادن از آنچه باید نزد فرد باشد (ارزش‌ها و اهداف فرد) و دیگر جدایی و فاصله با آنچه هست و وجود دارد (اهداف و ارزش‌های جامعه). (خسروی، ۱۳۹۲: ۵۵) در بررسی از خودبیگانگی، موضوع وسیله و هدف از جمله مباحثی است که بسیار به آن توجه می‌شود، تا جایی که «ملوین سیمن» (M. Seeman) (۱۹۱۸م) آن را اساس بی‌هنجاری قرار می‌دهد و می‌گوید: «بی‌هنجاری» حالتی از خود بیگانگی است که فرد احساس می‌کند برای رسیدن به هدف‌های ارزنده خود نیاز به وسایل نامشروع دارد و یا کنش‌هایی او را به حوزه هدف نزدیک می‌سازد که مورد تأیید جامعه نیست» (ستوده، ۱۳۸۲: ۲۴۵ و کوزر و روزنبرگ، ۱۳۸۵: ۴۱۳)

«رابرت کی. مرتن» (۱۹۱۰-۲۰۰۳م) نیز با انتشار مقاله «ساختار اجتماعی و بی‌هنجاری»^۱ با تکیه بر بی‌هنجاری به بررسی بیگانگی می‌پردازد. هدف مرتن این است که بداند چگونه «برخی از ساختارهای اجتماعی بر بعضی افراد در جامعه فشار وارد می‌کند تا آن‌ها را بجای هم‌نوایی به رفتاری ناهمنوا بکشاند. وی پس از تحلیلی روشن از بی‌هنجاری، بر تأثیر متفاوت هدف‌های مشخص شده فرهنگی و شیوه‌های پذیرفتنی دسترسی به اهداف در بخش‌های مختلف جامعه تأکید می‌کند» (کوزر و روزنبرگ، ۱۳۸۵: ۴۰۲). از این رو وی عامل اصلی بیگانگی را ناهنجاری‌های اجتماعی یعنی همان اختلال بین اهداف مورد تأیید جامعه و دسترسی به وسایل حصول به آن، می‌داند (ستوده، ۱۳۸۲: ۲۴۳). مرتن -که اساس کار خود را بر اساس همین اهداف و وسایل بنا نهاده- جامعه را ترکیبی از عناصر ساختاری به ویژه فرهنگ و ساختارهای اجتماعی می‌داند که اولی تعیین کننده ارزش‌ها و اهداف و دومی تعیین کننده قواعد عمل جمعی و راه‌های نهادینه و مشروع رسیدن به اهداف است (بایدها و نبایدها) (گروثرز، ۱۳۷۸: صص ۱۲۲-۱۲۴) الگوهای رفتاری یا شیوه‌های سازگاری هم‌نوایانه یا ناهمنوایانه افراد و پیامدهای آنها در جامعه تابعی از نوع و میزان پیوستگی یا گسستگی و هماهنگی یا ناهماهنگی بین کارکردهای

این دو عنصر ساختاری و چگونگی پاسخ افراد به شرایط حاصل از نحوه ترکیب و کارکرد این عناصر ساختاری است (مرتن، ۱۹۶۸: ۱۸۸-۱۹۰ و عبداللهی، ۱۳۸۱: ۱۴۴). ممکن است بی‌هنجاری در وسایل، در اهداف، در هیچ کدام یا هر دو به وجود بیاید. «این تقسیم بندی چهارگانه نوعی سنخ‌شناسی را که ویژگی کار مرتن است به وجود می‌آورد و به این ترتیب راه نوینی را در تحقیق می‌گشاید» (کوزر، ۱۳۸۵: ص ۴۰۲) از این رو مرتن جهت تبیین انحراف، دو گروه بزرگ از افراد را تحت عنوان «بهنجارها» و «کجروها» تفکیک می‌کند. وی انحرافات اجتماعی را بر اساس میزان تطابق افراد با اهداف و وسایل مورد تأیید جامعه مورد بررسی قرار می‌دهد و پنج سنخ هم‌نوا، نوآور، منسک‌گرا، واگرا و شورشی (انقلابی) را مطرح می‌نماید که این گروه‌ها معلول شرایط جامعه و برخورد همین دو ساخت یعنی «اهداف نهادی شده» و «وسایل نهادی شده» هستند که هر کدام دارای شیوه خاص انطباق فردی با این دو ساخت است. از این میان دو گروه نوآوران و طغیانگران مورد بحث ما در این مقاله می‌باشد که اشاره به آن بدیهی می‌نماید:

۱- نوآوران (innovatist): گروه‌هایی که اهداف را قبول دارند، اما از مسیری غیر از آنچه که فرهنگ مسلط جامعه مشخص کرده و مجاز دانسته عبور می‌کنند. (مرتن، ۱۹۸۶: ۱۹۵) یعنی وسایل رسیدن به هدف را نمی‌پذیرند.

۲- طغیانگران (Rebellionists): این گروه افرادی هستند که نه هدف را قبول دارند و نه وسیله را، (مرتن، ۱۹۸۶: ۲۰۹) اینان با نفی راه‌ها و اهداف مورد توافق جامعه، راه‌ها و اهداف دیگری را جایگزین آن می‌کنند. مرتن این گروه را «عصیانگران» یا «شورشیان» می‌نامد. البته باید گفت «کجرو خواندن این گروه به جرم نفی نظام موجود [چه درست و چه نادرست] - گویای چشم انداز محافظه کارانه مرتن و نوعی پیش داوری از سوی اوست. مرتن می‌توانست این گروه را «انقلابی» و نه شورشی خطاب کند» (تنهایی، ۱۳۸۷، ۲۰۶).

از آنجایی که هر یک از اشکال کجروی لزوماً معنایی ضد کارکردی نداشته و نمی‌توان آنان را دارای کارکردی منفی دانست (همان، ۲۰۷)، مرتن دو نوع کجروی را بر

مبنای ساخت و آثار آنها در نظام اجتماعی مشخص می‌سازد: یکی «ناهمنوایی» (non-conforming behavior) و دیگری «انحراف» (Aberrant behavior). از این رو مرتن بین ناهمنوایی و انحراف تمایزاتی قایل است که در لابلای بحث به آنها اشاراتی خواهد شد تا به تحلیل بهتر شخصیت مورد بحث کمک نماید.

با این مقدمه در باب مبانی نظری بحث و بررسی نظریه مرتن و با تکیه بر آن به بررسی بیگانگی مظفر النواب یکی از شاعران معاصر و انقلابی عراق خواهیم پرداخت که «بیشتر دیوان شعرش را موضوعات سیاسی، انقلابی و حماسی تشکیل داده است» (یاسین، ۲۰۰۳: ۲۰۸-۲۱۲). با نگاهی کلی به قصاید نواب می‌توان دید که سه موضوع محوریت اصلی اکثر قصاید را به خود اختصاص داده است: ۱- فساد، بی‌کفایتی، ظلم و کشتار حکام ۲- سکوت و سستی مردم و حکام عربی در برابر جنایت‌ها و فجایع ۳- قیام مسلحانه، انقلاب و انقلابیون. این سه مولفه یعنی حکومت، مردم و شاعر یا همان انقلابیون که اساس کار این مقاله می‌باشد را در بسیاری از قصاید شاعر از جمله «المسلخ الدولی، عبدالله الإرهابی، البقاع..البقاع، تل الزعتر، عروس السفائن و..» می‌توان یافت. اما آنچه نویسنده را بر آن داشت تا قصیده «طلقة ثم الحدث» را به عنوان نمونه کار انتخاب نماید علاوه بر محتوای قصیده، عنوان آن می‌باشد که هر دو مفهوم نظریه مرتن را دارا می‌باشد. اول «طلقة» که نشان دهنده ابزار و وسیله می‌باشد و دوم «الحدث» که بیانگر هدف می‌باشد که در بخش پایانی مقاله به آن اشاره خواهد شد.

این قصیده یکی از قصایدی است که شخصیت انقلابی نواب در آن نمایان است. وی با محور قرار دادن اقدام خالد اسلامبولی در ترور انور سادات (۱۹۸۱م) که نام گذاری قصیده نیز برگرفته از این حادثه و درباره آن می‌باشد (عودة، ۲۰۰۶: ۸۷)، به بیان اوضاع و احوال بسیاری از شهرها و روستای‌های بلاد عربی و بیشتر مناطقی که دچار ظلم و ستم، استعمار و ترور و کشتار شده‌اند می‌پردازد. از انقلابی‌گری و دعوت به انقلاب سخن گفته و یاد و نام انقلابیون بزرگی چون خالد اسلامبولی و عبد المنعم ریاض^۲ را زنده نگه‌داشته است. علاوه بر آن شاعر از سلب آزادی، تفکر و اندیشه و چپاول وطن توسط حکام عربی با همدستی و هم‌پیمانی با استعمارگران شکوه نموده و به نوعی از بیگانگی سیاسی انسان عربی و غربت مبارزین و انقلابیون سخن گفته است.

به طور کلی محوری ترین بحث این قصیده همان انقلاب و قیام مسلحانه است که شاعر آن را کارآمدترین ابزار جهت از بین بردن شرایط رقت بار موجود می‌داند.

نواب در این قصیده تا حدود زیادی در مسیر اهداف خود، با حکومت‌های عربی از یک طرف و جامعه مردمی عربی از طرف دیگر و نظام هنجاری آن دو، به علت عدم هماهنگی در هدف و ابزار رسیدن به هدف، بیگانه و ناهمنوا گشته است که تمامی این موارد در چارچوب نظریه وسایل و اهداف مرتن قابل بررسی می‌باشد. از این رو با استفاده از ابیات این قصیده و تحلیل آن بر اساس نظریه «وسایل و اهداف» مرتن در مسیر پاسخ گویی به سوالات زیر حرکت خواهیم نمود:

۱- بیگانگی مظفر نواب براساس نظریه وسایل و اهداف مرتن در کدام یک از سنخ‌های شخصیتی قرار می‌گیرد؟

۲- مهمترین وسیله و ابزار شاعر برای رسیدن به هدف مطلوب به منظور غلبه بر بیگانگی خود چه بوده است؟

۳- اهداف و وسایل مطلوب شاعر به منظور غلبه بر بیگانگی چه تأثیری بر تعبیر و واژگان شعری قصیده مذکور گذاشته است؟

پیشینه بحث

در مورد شخصیت ادبی مظفر نواب و ویژگی‌های شعری وی تحقیقات مختلفی انجام گرفته است که مهمترین آنها همان کتاب «مظفر النواب حیات و شعر» (۱۹۸۸م) از «باقر یاسین» است که علاوه بر زندگی فردی شاعر به بررسی و نقد جزئی و تحلیلی کلی از اشعار شاعر و موضوعات شعری وی نیز پرداخته که در نوع خود تحقیقی کامل بوده و دیگر تحقیقات در این زمینه نیز از این کتاب پا فراتر نگذاشته‌اند. اما در زمینه بیگانگی در اشعار وی نیز کارهایی صورت گرفته است که مهمترین آنها شامل موارد زیر می‌شود:

- «احلام یحیی» در کتاب «مظفر النواب سجن الغریة والإغتراب» (۲۰۰۵م) در مورد غربت و بیگانگی در فصل یازدهم کتاب در حدود ۲۰ صفحه به صورت کلی اشاره کرده و به ذکر نمونه‌هایی بدون شرح و تحلیل ابیات بسنده کرده و بیشتر بر غربت مکانی شاعر

ودلتنگی وی نسبت به وطن تمرکز یافته است. - «عدنان اشکوری» در پایان نامه دکتری خود «ظاهرة الاغتراب لدى اعلام الشعر المهاجري العراقي» (۱۳۸۸ش) در فصل ششم که حدود ۳۰ صفحه می‌باشد به بررسی اغتراب در شعر نواب می‌پردازد که بعد از بررسی ویژگی‌ها و اغراض شعری نواب که نزدیک به نیمی از این فصل را به خود اختصاص می‌دهد فقط به ذکر مظاهر اغتراب در شعر نواب می‌پردازد. - «محمد عبد الحسین هویدی» در مقاله «الاغتراب في شعر مظفر النواب "الوتریات الليلية أنموذجاً"» (كلية التربية، جامعة المثنى، بی تا) بعد از بررسی مفهوم اغتراب (= بیگانگی) با تکیه بر اندیشه‌های مارکس به بررسی بیگانگی نزد شاعر پرداخته که بیشتر بر روی بیگانگی اقتصادی ناشی از اوضاع سیاسی در قصیده مذکور تأکید دارد. - «جهانگیر امیری و دیگران» در مقاله «نیرات الحزن والاغتراب في شعر مهدي أخوان ثالث ومظفرالنواب» (مجلة العلوم الإنسانية الدولية، العدد ۲۰، ۱۳۹۲ش) بعد از بررسی لغوی واصطلاحی واژه «اغتراب» به بررسی آن در شعر دو شاعر پرداخته‌اند که کار بسیار مختصر بوده و از حد غربت مکانی هر دو شاعر و دلتنگی نسبت به وطن و اشاره‌ای کوتاه به برخی از عوامل احساس اغتراب و بیگانگی نزد دو شاعر فراتر نرفته‌اند.

اما گذشته از این موارد پژوهش‌های دیگری نیز انجام گرفته است با نگاهی گذرا می‌توان دریافت که عمده اهتمام آنها به موضوعات و درون مایه اشعار و در برخی موارد بررسی موارد فنی اشعار شاعر بوده است و تا به حال بیگانگی شاعر از منظر نظریه جامعه‌شناسی مورد بررسی قرار نگرفته است که این جستار این مورد را وجهه همت خود قرار داده است.

آنچه بر اهمیت و ضرورت این پژوهش می‌افزاید این است که در زمینه بررسی پدیده بیگانگی این شاعر بر اساس یک نظریه مشخص جامعه‌شناسی توجهی صورت نگرفته است و بیشتر تحقیقات در بعد غربت مکانکی و آوارگی شاعر باقی مانده است، لذا بررسی آن بر اساس یک نظریه معاصر جامعه‌شناسی می‌تواند پژوهشگران را در شناخت اندیشه‌های شاعر بهتر کمک رساند. از این رو در این پژوهش بر اساس نظریه وسیله و هدف مرتن قصیده مورد نظر را مورد کنکاش قرار خواهیم داد و به بررسی این قصیده برپایه موضوعات ذیل که ارکان اصلی این نظریه محسوب می‌شوند، می‌پردازیم.

ساختار فرهنگی و اجتماعی حکومت (اهداف و وسایل)

تمرد در برابر کجروی‌ها و ظلم و ستم به نظر برخی پژوهشگران ادبی «وسیع‌ترین راه برای رسیدن به آزادی و انقلاب است» (رجبی، ۱۳۹۱: ۴۷ به نقل از الدوسری، ۲۰۰۹: ۱۹۲) همانطور که قبلاً اشاره شد برجسته‌ترین موضوع شعری نواب همان مسائل سیاسی است که شاعر با تمرد و عصیان در مقابل حکومت‌های عربی و سیاست‌های آنان به دنبال آگاه کردن ملت عربی از وقایع و اتفاقات پشت پرده و بالا بردن سطح بیداری آنان بوده است (یاسین، ۲۰۰۳، ۲۰۸). وی به عنوان یک شخصیت انقلابی معمولاً سر سازگاری با حکومت‌های عربی را نداشته بلکه آنان را خائن و ظالم خوانده است، از این رو با شعر خود وارد میدان مبارزه می‌شود و با کلمات آتشین خود به روشنگری می‌پردازد. این اختلاف عقیده به طور واضح از یک سو در القاب وصفاتی که در اشعار خود برای حکام آورده هویداست و از سوی دیگر در تبعید، آوارگی و زندان‌های مکرر شاعر و حتی محکوم شدن وی به اعدام به سبب دفاع از حق و حقیقت و مبارزه با رژیم‌های خودکامه عراق.

یکی از ابزارهای مرسوم و رایج که حکومت‌های جبار از آن بهره می‌برند ایجاد فضای رعب، خفقان و سانسور می‌باشد تا مجالی برای مبارزان و مخالفان نباشد. شاعر در ابتدای قصیده از عدم آزادی بیان و خفقان موجود در جامعه که هیچ حقی برای او قائل نیست گلایه دارد. وی در مقابل این خفقان به عنوان یکی از ابزارهای حکومت جهت حفظ منافع و سلطه خود بر مردم لب به اعتراض می‌گشاید و از سکوت، توجه به موضوعات حاشیه‌ای، درگیری، دروغ پردازی، سرکوب و سانسور موجود بیزاری جسته و بر قیام مسلحانه که از ضروریات امروز وطن است سخن می‌گوید:

«بِسْمِ اللَّهِ هَذَا وَطَنِي/عَلَّمَنِي التَّرْمُ النَّارُ../لِمَاذَا كُئِلُ هَذَا الصَّمْتِ؟/هَذَا الصَّحَّةُ الْحَرَاءُ/هَذَا
الْهَامِشِيَّاتُ...الصَّرَاعَاتُ..الْأَكَاذِيبُ/لِمَاذَا يَدْخُلُ الْقَمْعُ إِلَى الْقَلْبِ/ وَتَسْتَوْلِي الرَّقَابَاتُ عَلَى
صَمْتِي/ وَأُورَاقِي..وَحُطُوتِي..وَمَتَاهَاتِي؟/ أ لَا أَمْلِكُ أَنْ أَسْكُتَ؟/أَنْ أَنْطِقَ؟/أَنْ أَمْشِي بِغَيْرِ
الشَّارِعِ الرَّسْمِيِّ؟/أَنْ أَبْكِي؟ أ لَا أَمْلِكُ حَقًّا مِنْ حُقُوقِ النَّشْرِ وَالتَّوْزِيعِ لِلنَّيْرَانِ جَنَانًا؟/لِمَاذَا يَضَعُ
السَّيِّدُ هَذَا وَطَنِي فِي جَبِيهِ الْخَلْفِيِّ؟/ مَنْ أَرَزَتْهُ النِّفْطُ وَتَسْوِيقِي؟» (نواب، ۲۰۰۹: ۲۱۱-۲۱۲)

با دقت در کلماتی چون «الصمت، الأكاذيب، الصراعات، التمعع و الرقابات» و عبارت «عدم المشي على الشارح الرسمي» می‌توان به خفقان سیاسی در جامعه شاعر پی برد، در واقع این موارد همان ابزارهای حکومت برای حفظ سلطه و رسیدن به اهداف خود از جمله چپاول وطن است که شاعر با عبارت «لماذا يضع السيد... النفط وتسويقي» صریحاً به آن اشاره کرده است. اما آنچه شاعر از وطن خود آموخته همان ضرورت اقدام عملی جهت خروج از این اوضاع اسفبار است که از عبارت «وطني علمني التزم بالنار» می‌توان فهمید که مراد شاعر همان قیام مسلحانه است و سکوت در برابر آن را نکوهش و تویخ می‌کند. از دیگر اقدامات حکومت‌های سر سپرده عربی هم دستی و هم پیمانی با کشورهای استعمارگر از جمله آمریکا و اسرائیل است، که در پیشبرد اهداف چپاولگرایانه حکام و استعمارگران به عنوان ابزاری کاربردی، حکومت‌های عربی به آن روی آورده و می‌آورند. اما نواب این هم پیمانی را بسیار شوم و نامبارک خوانده و نتیجه و هدف پیمان عربستان و مصر با اسرائیل را چیزی جز تزریق آموزه‌های یهود (تلمود) و نشر فرهنگ بی‌بندوباری و عیاشی (ماخور= خانه فساد) در بین فرزندان و نسل عربی به جای قرآن، ارزش‌های اسلامی-عربی، عشق به وطن و قهرمانان صدر اسلام، فرهنگ مبارزه و جهاد و شهادت طلبی نمی‌داند.

«السكاكين هي المهلة/ هل ترجو من الرجم الذي لقعته المأل اليهودي/ طهوراً في الطميط؟/ نجس كل، ولا فرق، سوى، هت الأول بالجملة أوساخاً/ و(حسني) أخذ الأقساط فيما قد هت/ السكاكين هي المهلة؟/ أو عصر يهودي سُعودي/ سبني ألف ماخور من التلمود في أطفالنا/ في الحب.. في القرآن.. في الشارع.. في الأحلام../ فيمن شهدوا بدرأ/ وفيمن شهدوا واستشهدوا من أجل أن نحيا/ ويستدعي إلى محكمة حتى النوايا والجنث»
(همان، ۲۱۴-۲۱۵)

شاعر ابتدا با محصور کردن مبتدا (السكاكين= تیغ) تنها فرصت پیش آمده را قیام مسلحانه برای نابودی همدستی حکومت‌های عربی با اسرائیل می‌داند و در ادامه با بهره‌گیری از استفهام انکاری تمام پاکی و قداست را از اسرائیل و هم پیمانان آن در کشورهای عربی نفی نموده و خیانت و اهداف شوم آنان را بر ملا می‌سازد، که ترکیب

کنایی «لَّقَح فِي الطَّمْثِ» (= لقاح در قاعدگی) دال بر نهایت ناپاکی و آلودگی است، وی با استفهامی دیگر مخاطب را بین دو مهلت یا فرصت موجود مخیر می‌کند، یکی «سکاکین» (تیغ) - از ملزومات قیام- که برقیام مسلحانه و راه حل شاعر اشاره دارد و دیگری تن دادن به عصر و اوضاع کنونی و پذیرفتن عواقب سیاست‌های حکومت یهودی-سعودی.

پس اعتقاد شاعر به ابزار و اهداف والا و آرمانی چون جهاد و شهادت طلبی یکی از مولفه‌های ناهمنوایی بوده که مرتن از آن اینگونه یاد می‌کند: «شخص ناهمنوا می‌خواهد هنجارهایی را که از نظر اخلاقی به آن معتقد است، جایگزین مبانی اخلاقی دیگری که مورد تردید اوست، سازد. در حالی که فرد منحرف در وهله اول سعی دارد از زیر فشار هنجارهای موجود فرار کند، بدون اینکه قصد جایگزین کردن چیزی داشته باشد. از این رو فرد ناهمنوا زمانی که پای مجازات اجتماعی پیش می‌آید، نوعاً به اخلاقیات والاتر متوسل می‌گردد، اما فرد منحرف نهایتاً خواستار تخفیف مجازات می‌باشد» (مرتن، ۱۳۷۶: ۶۳). بدیهی است که شاعر با تکیه بر ابزار قیام مسلحانه در برابر سکوت و رضایت به وضعیت موجود خواستار جایگزینی ارزش‌هایی چون جهاد، مبارزه و شهادت طلبی به جای ارزش‌هایی واهی چون عیاشی و بی‌بند و باری می‌باشد.

آنچه در شعر نواب جالب توجه است استفاده وی از اسلوب استفهام می‌باشد که به نوعی از خصوصیات بارز اسلوب شعری وی به حساب می‌آید. کارکرد وجه پرسشی در اشعار نواب علاوه بر انعکاس حزن و اندوه از وضعیت موجود، اعتراض و انتقادی است به خفقان، ظلم، عدم امنیت و آرامش و چپاول اموال ملت توسط حکام عربی. نواب از این اسلوب برای بیداری مردم و تحریک آنان به مبارزه و قیام بسیار بهره برده است و با کمک آن از مردم می‌خواهد که لب به اعتراض گشوده و سکوتی را که جز دامن زدن بر خواری و ذلت دستاوردی ندارد، کنار بگذارند.

از دیگر ابزارهای حکومت‌های عربی که در جهت عوام فریبی از آن بهره می‌برند ابراز همدردی‌های مکتوب در قبال مصائب و فجایع جاری در وطن عربی و کشتار مردم می‌باشد که در حد بیانیه‌ها و مکاتبات سیاسی بین سران باقی می‌ماند، نواب ضمن رد

نمودن آن خواستار اقدامی عملی در برابر این همه کشتار و ظلم و غارت است و از درد مستمر و سکوت حکومت‌ها به ستوه آمده و ضمن اعلان پیشمرگی و جانفشانی خود راه حل را قیام مسلحانه می‌داند:

«ها أنا أعلنُ أن الجرحَ يمتدُّ / ولا يلقى سوى المستنقعِ القُطري
 حتى العظم... والحزنُ البريدي / سَمِثُ الحُزنِ بَرَقِيًّا / سَمِثُ القَتْلِ تَكَرَّراً ... كَفَى مَهْرَلَةً
 !! / إني أجنُّ الآن أن أُقتلَ في بَعْدَادَ / أعطوني قَرَاراً واضحاً أو أنني حربٌ على هذا
 تصدِّيكم / ولا أفهمُ ما معنى صُمُودٍ سَالِبٍ أو وَحدَةٍ في الدَّرَجِ / قد نَفَى وما زالت ..
 ويُفني بَعْدَنَا الأَحْفَادُ / طَلَقَةٌ تُمُّ الحَدَثُ» (همان، ۲۱۶)

شاعر قاطعانه موضع خود را اعلام می‌دارد و از سران عربی می‌خواهد که دست از این مضحکه و خیمه شب‌بازی‌ها برداشته و عملاً اقدام نمایند زیرا این شیوه مقابله و مقاومت محصور و محدود در بیانیه‌ها در برابر فجایع موجود که شاعر آن را در ترکیب متناقض نمای «صُمُودٍ سَالِبٍ» و عبارت کنایه آمیز و طنز گونه «وَحدَةٍ في الدَّرَجِ» صریحاً گوشزد می‌کند، نه تنها یوغ اسارت و کشتار بی‌رحمانه را از نسل کنونی ملت عربی برطرف نمی‌کند بلکه دامنه آن به نسل‌های بعد نیز خواهد رسید. این بلند نظری و آینده بینی شاعر ناشی از داشتن یک آرمان و هدفی برتر نسبت به اهداف و راهکارهای موجود می‌باشد که او را به یک شاعر انقلابی و شخصیتی هدفمند تبدیل نموده است.

آنچه در اینجا جالب توجه است وجه خبری مورد استفاده شاعر در این بخش شعری است که علاوه بر بیان عمق اندوه و رنج، باز نمود آزادی خواهی و مبارزه طلبی شاعری انقلابی است که فریاد اعتراض، خشم و نارضایتی وی آشکارا بلند است. چرا که «بسامد بالای وجه اخباری بیانگر ارتباط نزدیک گوینده با رخدادهاست» (فتوحی، ۱۳۹۲: ۲۸۷).

اندیشه و عقیده شاعر درباره حکومت‌ها و سران عربی در قالب صفاتی که برای آنها آورده است را نیز می‌توان به راحتی ملاحظه نمود، چرا که اندیشه و دیدگاه شاعر در قالب کلمات و تعبیر نیز نمود یافته است که در مبحث سبک‌شناسی نیز قابل بررسی و تحلیل می‌باشد. برای نمونه به صفات و تعبیر کنایی چون «حکومات الجراد» (= کنایه از

ترس)، «القنفذ، ابن عزی» (= برای عربستان که یاد آورد دوران تاریک جاهلیت و دنیا پرستی آنان می‌باشد)، «الأمیر الخصبی» (= خطاب به انورسادات)،... می‌توان اشاره نمود که تمامی این صفات به نوعی استحاله و مسخ سران عربی را می‌رساند که از انسانیت، فرهنگ و اصالت خود بیگانه شده‌اند. علاوه بر آن واژگانی چون «الخنث، الطمث، نجس، لثا و...» بیانگر اندیشه و عقیده شاعر در مورد این رژیم‌های منحوس می‌باشد.

این ناخرسندی و ناهمنوایی شاعر با دستگاه‌های حاکمه همان چیزی است که از آن به بیگانگی سیاسی یاد می‌شود که نمود آن در «احساس نارضایتی و ناخرسندی از سران سیاسی و تمایل به دوری از آنها و دوری از گرایش‌های سیاسی حکومت و تمام نظام سیاسی و... می‌باشد و فرد این احساس را دارد که جزئی از فرایند سیاسی نبوده و تصمیم گیرندگان سیاسی برای او اعتبار و ارزشی قائل نیستند» (عبدالمختار، ۱۹۹۹: ۳۵). بنابراین بیگانگی سیاسی نواب که عامل دیگر انواع بیگانگی نیز می‌باشد ریشه در دیکتاتوری و سلطه جویی حکام عربی دارد که عدالت و مساوات را از بین برده و در تمامی کشورهای عربی ریشه دوانده است، در این صورت بدیهی است که شاعر در هر کدام از بلاد عربی که وارد می‌شود این احساس انزجار و ناهمنوایی و بیگانگی با سیاست حاکمه را خواهد داشت. علاوه بر آن آوارگی و در به دری شاعر توسط دستگاه حاکم هیچ وقت این اجازه را به شاعر نداده است تا بتواند الگوی سیاسی و مطلوب نظر خود را پایه‌گذاری و تشکیل دهد (هویدی، بی‌تا، ۴) این اختلاف بین اهداف و وسایل نزد حکومت و شاعر همان بی‌هنجاری می‌باشد که شاعر را به اتخاذ تطابق «طغیانگری» به عنوان یکی از نمونه‌های بیگانگی در مفهوم بی‌هنجاری کشانده است.

ساختار فرهنگی و اجتماعی توده مردم (وسیله و هدف)

نواب توجه و اهتمام خود را به واقعیت و اوضاع و احوال وطن عربی معطوف می‌دارد و به شهرها و سرزمین‌ها و روستاهای فقیر نشین و درگیر مشقت و رنج اهتمام دارد. مناطقی که کانون گرسنگی، فقر، بیماری و انقلاب می‌باشد (یاسین، ۲۰۰۳: ص ۷۶). احساس صادقانه شاعر در قبال سرنوشت مردم باعث شده است تا با آنان یکی شده و

به قطره‌ای در دریای ملت تبدیل شود، اما گاهی نیز گله، شکوه و انتقادهایی از همین مردم دارد و با این همه صمیمیت و همزاد پنداری، احساس غربت و بیگانگی و تنهایی می‌کند هر چند در میان آنان باشد. چرا که این ملت با اهداف و آرمان‌های شاعر تا حدودی بیگانه و نامأنوس است و او را فراموش نموده‌اند. شاعر عشق و ارادت خود به مردم و در عین حال گلایه از آنان را اینگونه بیان می‌کند:

«مُعَرِّمٌ قَلْبِي بِأَنْ يَبْقَى مَعَ النَّاسِ / وَ إِنْ عَذَّبَهُ الثُّرْبُ / وَ عَطَى وَجْهَهُ النَّسِيَانُ / مَا أَصْعَبُ سُكْرًا مُطْلَقًا بِالنَّارِ فِي كَفِّ الرَّمَادِ / دَائِرٌ قَلْبِي مَعَ الْأَيَّامِ وَ الثُّوَارِ وَ الْعُشَّاقِ / لَا يَعْرِفُ طَعْمًا لِلرَّقَادِ / وَ حُدُودِي كُلُّ إِنْسَانٍ يُعَانِي غُرْبَةً / حَتَّى أَرَى غُرْبَتَهُ عَادَتْ إِلَى غُرْبَتِهَا / وَ اصْطَحَبَ الْعُمُرُ إِلَى بَلَدِيَّةٍ» (نواب، ۲۰۰۹: ۲۱۷)

آنچه علیرغم شیفتگی شاعر به مردم او را عذاب می‌دهد عدم هماهنگی مردم با افکار و اندیشه‌های شاعر و فراموشی اوست. زیرا برای شاعری که قلب او سرمست از آتش انقلاب است سخت و طاقت فرساست که در زیر خاکستر خاموشی مردم گرفتار باشد. از این رو از مردمی که باهدف و به ویژه وسیله او هماهنگ نبوده بیگانه می‌گردد، اما حلقه اتصال او با آنان وجود افرادی انقلابی و عاشق مبارزه در راه وطن است که باعث حیات و سرزندگی قلب شاعر می‌باشد. شاعر حد و مرز خود را انسان‌های غریب یعنی همان افراد انقلابی و عاشق مبارزه می‌داند که همانند او در میان مردم غریب افتاده‌اند. این ابراز همدردی و صمیمیت بیانگر آرمان خواهی، ایثار و وطن دوستی شاعر است. این دیگر خواهی نیز یکی دیگر از مولفه‌های ناهمنوایان از دیدگاه مرتن است چرا که «اعضای نظام اجتماعی می‌دانند که شخص ناهمنوا به خاطر منافع شخصی از هنجارهای رایج سرپیچی نمی‌کند، حال آنکه منحرف معمولاً به دنبال نفع شخصی می‌باشد» (مرتن، ۱۳۷۶: ۶۴).

باید توجه داشت که توده مردم جامعه نیز تا حدودی در برخی از اهداف شاعر چون آزادی‌خواهی و رهایی از ظلم و ستم حکام و بیزاری از آنان مشترک می‌باشند، اما در انتخاب مسیر و ابزار با شاعر متفاوتند که شاید بتوان تا حدودی شخصیت شاعر را در قبال مردم در تیپ «نوآوران» نیز قرار داد. زیرا مسیر مردم که همان سازش، ظلم

پذیری، سکوت و عدم یاری انقلابیون یا عدم روحیه انقلابیگری است، از نظر شاعر به خواری و ذلت منتهی خواهد شد نه سعادت و عزت. این همان چیزی است که صاحب‌نظران از آن به عنوان بیگانگی اجتماعی یاد می‌کنند. «اصطلاح بیگانگی اجتماعی اغلب در تحلیل و بررسی روشنفکران و اندیشمندیانی به کار برده می‌شود که احساس تنهایی و حالت عدم تلفیق و اتحاد روانی و فکری با معیارهای مردمی (و عام) در جامعه بر آنان غالب می‌شود. کسانی که در تنهایی و غربت به سر می‌برند و ارزش چندانی برای بسیاری از اهداف و مفاهیمی که مورد اهتمام و ارزش افراد جامعه بوده، قائل نمی‌باشند» (خلیفه، ۲۰۰۳: ۳۹).

این اختلاف عقیده شاعر با مردم همان چیزی است که «ملوین سیمن» از آن تحت عنوان «انزوا» یاد می‌کند و می‌گوید: «بیگانه شدگان با احساس انزوا، کسانی مانند روشنفکران هستند که برای هدف‌ها یا باورهایی که در جامعه نوعاً بسیار معتبر است، ارزش پاداشی کمی قائل هستند» (کوزر، ۱۳۸۵: ص ۴۱۴). مرتن نیز در مقاله «ساختار اجتماعی و بی‌هنجاری» دو معنای «بی‌هنجاری» و «انزوا» را باهم به کار گرفته است تا تطابق فرد را در وضعیتی که در آن اهداف و وسایل با یکدیگر هماهنگی ندارند، بیان کند. (همان، ۴۱۵) از میان سنخهای شخصیتی در نظریه وی نوع سازگاری و تطابق «شورش یا عصیانگری» بیشتر به مفهوم «انزوا» نزدیک است (همان، ۴۱۵). از این رو می‌توان بیگانگی نواب با مردم را از نوع انزوا دانست چرا که «منظور از کاربرد انزوا نبود سازگاری اجتماعی یعنی اجتناب از صمیمیت، اطمینان و جدیت در برخوردهای اجتماعی از سوی فرد نیست» (همان، ۴۱۴) بلکه مراد اختلاف در اهداف و وسایل می‌باشد که در برخورد نواب با توده مردم واضح و مشخص است.

از دیگر مواردی که شاعر را از جامعه خود بیگانه نموده است، رضایت مردم جامعه به ظلم و سلطه‌پذیری در مقابل حکام و نقشه‌ها و خواسته‌های شوم آنان می‌باشد. شاعر این رضایت را در ردیف همان عمل ناروا و شوم حکام و بلکه بدتر می‌داند:

«وَأَخِيرًا كَلُّ مَنْ يَرْضَى مَشْرُوعَ السَّعُودِيِّينَ / أَوْ يَدْخُلُ بَاباً مِنْهُ / فَهُوَ مِنْ نَفْسِ الزَّنَانِ... نَفْسِ

الزَّنَانِ / لَكِنْ بِحَالَاتِ الطَّمِيْثِ...» (همان / ۲۲۷)

در اینجا مراد شاعر از «مشروع السعودیین» همان همپیمانی با اسرائیل است که در قسمت‌های قبل به آن اشاره شد و آوردن قید «بحالات الطمث» دال بر ننگین‌تر بودن این رضایت نسبت به خودِ عمل حکام است.

به طور کلی آنچه نواب را از جامعه خود بیگانه نموده است همان عدم همگامی مردم با اندیشه، آرمان و به ویژه ابزار شاعر یعنی قیام مسلحانه است. عدم درک شاعر و اهداف وی از سوی مردم، سکوت در برابر ظلم و بیداد، سلطه پذیری و سستی و کوتاهی آنان در قیام علیه باطل از مهمترین مواردی است که نواب را به بیگانگی از جامعه یا همان بیگانگی اجتماعی کشانده است.

وسیله و اهداف شاعر

همانطور که قبلاً اشاره شد هدف اصلی شاعر به عنوان یک مصلح فرهنگی و اجتماعی، بیداری ملت و برگرداندن هویت و عزت از دست رفته ملت‌های عربی و آزادی از بند ظلم و اسارتی می‌باشد که در نتیجه سیاست‌های ناکارآمد و خائنانه حکام عربی و نفوذ و سیطره بیگانگان بر ملت‌های مظلوم عربی تحمیل شده است. اما با بررسی اشعار نواب می‌توان به راحتی دریافت که شاعر تنها راه را همان انقلاب و قیام مسلحانه و بذل جان می‌داند و بس. از این رو نام وی با انقلاب گره خورده و به عنوان شاعری مبارز و شخصیتی طغیانگر و انقلابی در اذهان شناخته شده است.

با نگاهی به عنوان قصیده مورد بحث یعنی «طَلَقَةٌ ثُمَّ الْحَدَثُ» می‌توان هدف و ابزار رسیدن به آن را به سادگی دریافت. چرا که پژوهشگران معتقدند «انتخاب عنوان برای قصیده بیانگر گرایش فکری شاعر بوده و به واسطه آن خواننده خود را شکار نموده و در بازی خواندن شرکت می‌دهد و با این کار وی را مستقیماً به حوزه فکری خود می‌برد» (ضرغام، ۲۰۰۹: ۲۱). واژه «طَلَقَةٌ» به معنای شلیک و گلوله یادآور انقلاب، خون و قیام بوده که همان ابزار شاعر برای رسیدن به هدف است و «حدث» به معنای واقعه و رخداد نیز همان چیزی است که در نتیجه قیام و انقلاب به دست می‌آید، یعنی همان آزادی و رهایی.

شاعر در این قصیده بیشتر به صورت آشکار وسیله و ابزار رسیدن به هدف را بیان می‌کند، به عنوان مثال وی با استفاده از صنعت تشخیص، هدف و اندیشه و اعتقاد خود یعنی از بین بردن سران ظلم و پایبندی به قیام مسلحانه و محوریت دادن آن را از زبان گلوله اینگونه بیان می‌کند:

«قَالَتِ الطَّلَقَةُ أَنْ يُخْتَزَلَ الْكَلُّ الْخِيَابِي / فَلَا تَحْتَزِلُوا الطَّلَقَةَ بِالسَّقْفِ وَبِالرَّفِّ / بَلِ الْمَنْزَلُ، كُلُّ الْمَنْزَلِ الرَّسْمِيِّ / حَتَّى أُكْرَةَ الْبَابِ الَّتِي قَدْ حَرَسَتْ ذَاكَ الْحَنْثَ» (نواب، ۲۰۰۹: ۲۱۴).

شاعر خواهان آن است که قیام مسلحانه در متن و محور امور باشد و حساب خائنین را با گلوله رسید. واژه «رسمی» در اینجا نشان دهنده صراحت و بی‌پروایی شاعر در بیان اندیشه و اعتقاد انقلابی اوست. وجسارت و بی‌پروایی را به جایی می‌رساند که به صراحت می‌خواهد گلوله یا همان قیام تا پشت در اتاق حکام خنثی وزن صفت (ناکارآمد) عربی پیش رود. همچنان که در قسمت‌های قبل دیده شد شاعر خواستار تصمیم واضح و روشن و مشخص بود نه ابراز همدردی و دیگر تشریفات بی اساس. «أَعْطُونِي قَرَارًا وَاضِحًا أَوْ أَنِّي حَرَبٌ عَلَى هَذَا تَصَدِّقْكُمْ» (همان، ۲۱۶)

این صراحت گویی و مخالفت آشکارا یکی دیگر از مولفه‌های ناهمنوایی در نظریه مرتن است. وی در این باره می‌گوید: «شخص ناهمنوا آشکارا مخالف خود را اعلام می‌دارد و برخلاف منحرف سعی در کتمان انحراف خود از هنجارهای اجتماعی را ندارد. بسیاری از منتقدان و مصلحان فرهنگی و اجتماعی نیز از این دسته به شمار می‌روند زیرا برای مخالفت خود با اهداف و وسایل توجیه منطقی دارند» (مرتن، ۱۳۷۶: ۶۴).

علاوه بر صراحت گویی یکی از مهمترین روش‌های نواب برای بیان اندیشه‌های انقلابی خود و تأثیر بر مخاطب استفاده از شخصیت‌های انقلابی دینی و ملی و الگو سازی به وسیله آنان در اشعار خود می‌باشد. شخصیت‌هایی که نواب در شعر خود می‌آورد «فهرمانانی عملگرا و مبارزانی می‌باشند که دارای جرأت ذاتی و شجاعت بی بدیل بوده، مبارزانی که بیشتر آنان بهای گزاف و سنگینی در راه عقیده و آرمان خود داده و بیشتر آنان به اراده و اختیار خود به سوی مرگ و شهادت شتافته‌اند» (یاسین، ۲۰۰۳:

۱۱۰-۱۱۱). از اینرو وی دو شخصیت مهم انقلابی را در این قصیده الگوی انقلابیون و مردم مظلوم قرار می‌دهد. یکی امام حسین علیه السلام و دیگری خالد اسلامبولی که هر دو در مقابل حاکمان فاسد و ظالم زمان خود دست به قیام مسلحانه زده و جان خود را در راه آرمان و عقیده فدا کرده‌اند.

شاعر با ذکر «حَى الْحُسَيْن» یکی از مناطق فقیر نشین مصر و پیوند آن با نام امام حسین علیه السلام روی خطاب را به سمت توده مردم قرار می‌دهد و به جنبه قیام مسلحانه و جانفشانی در مبارزه با ظلم اشاره داشته و به اهتمام و طرفداری خود از افراد انقلابی پرداخته و دشمنان و حکام را نماد کفر می‌داند:

«يَتَدَي حَيُّ الْحُسَيْنِ النَّارُ / يَشْتَاقُ الْحُسَيْنُ بِنُ عَلِيٍّ خَارِجاً بِالْدَمِّ مِنْ مَرْقَدِهِ / يَصْطَفُ مَنْ صَلَّى صَلَاةَ السَّيْفِ وَالطَّلَقَةِ / أَمْرِيكَ هِيَ الْكُفْرُ / وَأَمْرِيكَ وَمَنْ سَوْفَ هُنَا (حسینی) الجنائي» (نواب، ۲۰۰۹: ۲۱۲-۲۱۳)

در اینجا واژگان و ترکیب‌های مورد استفاده شاعر کاملاً دارای بار اندیشگانی بوده و نشان دهنده هدف و باورهای وی می‌باشد. «النار، الدم، صلاة السيف والطلاق، الكفر والجنائي» همه نشان دهنده اعتقاد شاعر به قیام مسلحانه برای از بین بردن ظلم و خیانت توسط حکام عربی و بیگانگان می‌باشد، ولی الگوی مردم مبارز و انقلابیون را امام حسین علیه السلام قرار می‌دهد. شاعر در اینجا با آوردن ترکیب معنا دار «صلاة السيف والطلاق» گویا به طور ضمنی به این نکته اشاره دارد که ایمان واقعی در نماز خواندن و عبادت نیست و باید عملاً با کفر و استکبار که نمونه‌اش آمریکاست و با حکام ظالمی چون حسنی مبارک، به مبارزه و ستیز پرداخت.

شخصیت دیگری که نواب به خاطر شجاعت و جرأت وی در قیام مسلحانه و انقلابیگری او را می‌ستاید و تمجید می‌کند، خالد اسلامبولی است که اقدام به ترور انور سادات نمود. شاعر خالد را رمز وطن، ایمان، قرآن، انقلاب و وحدتی می‌داند که توسط دشمنان به بند کشیده شده است، در حقیقت این مفاهیم و ارزشهای مذکور است که به بند کشیده شده است. اینگونه از مردم می‌خواهد که با مال و فرزند و تمام داشته‌های خود به میدان مبارزه و جهاد آمده و نه اینکه خالد را بلکه وطن خود، آرمان و عزتشان

را از زندان نجات دهند.

«فهذي طلقة قد أطريت حتى الجماد.../ يا عملاق في التخطيط.. في القفزة.. في الإجهاز.../ يا مصرُ سيرى بالأنشيد/ وخالّي خبز أشجانك والشاي.. وأطفالك/ والأزجال في وجه المتاريس/ أمام السجن... في الساحة/ سيناء بهذا السجن/ إيمانك والقرآن والوحدة/ والإعداد للثورة ملقاة بهذا السجن.../ غنيهم "بحر البقر" الدامي/ "عبد المنعم" المدفون في النسيان/ "بأيام التلامذة"... و"عم حمزة"... و"بيت لبيت"... والله أكبر» (نواب، ۲۰۰۹: ۲۲۱).

شاعر در این قطعه با ذکر بعضی مناطق و شهرهای مصر از جمله «بحرالبقر» و «عم حمزه» که شاهد حوادث تلخ و جنایت و کشتارهایی همچون کشتار دانش آموزان در بحر البقر به دست اسرائیل بوده است و یادآوری برخی از سرودهای انقلابی به مردم که با حوادث مهمی در دوران حیات مصر پیوند خورده و بر زبان میلیون‌ها مصری و دیگر ملت‌های عربی در دهه‌های پنجاه و شصت جاری بوده است، آنان را به مبارزه فرا می‌خواند (یاسین، ۲۰۰۳: ۱۰۱). اما در آخر با آوردن لفظ جلاله «الله أكبر» رنگ و بویی اسلامی به این قیام می‌بخشد تا در کنار واژه‌هایی چون «ایمان، قرآن و وحدت» خواستگاه اندیشه خود را مشخص نماید.

خالد به علت عمل قهرمانانه خود و بخشش جان و شهادت طلبی‌اش در اصل به یک آرمان برای تمامی مردم مصر تبدیل شده است و همین امر شاعر را بر آن داشته تا از تمامی ملت مصر بخواهد برای آزادی او دست به قیام و انقلاب زنند (همان: ۱۲۱). شاعر با تمسک به اخلاقیات والاتر و ارزش‌های غایی مد نظر خود اقدام به توجیه و مشروعیت دادن به این اقدام خالد می‌پردازد که همین امر یکی دیگر از مولفه‌های ناهمنوایی از دیدگاه مرتن است. چرا که «شخص ناهمنوا با تمسک به اخلاقیات والاتر می‌تواند، با مطرح کردن ارزش‌های غایی، به جای هنجارهای خاص به وقایع مناسب تاریخی مشروعیت بخشد (مرتن، ۱۳۷۶: ۶۳-۶۴).

آنچه در سبک بیان دیدگاه‌های شاعر مشهود است تغییر وجه کلام وی از وجه خبری به التزامی است، این وجه که «جهت‌گیری و حالت‌گوینده نسبت به اجرای عمل از نوع درخواست، توصیه، اجبار و فرمان را می‌رساند» (فتوحی، ۱۳۹۲: ۲۸۷) در

اشعار نواب که شاعری انقلابیست کارکرد خوبی دارد، انگیزه شاعر آن است تا با مخاطب قرار دادن هموطنان و به کارگیری افعالی محکم با لحنی صریح و کوبنده در قالب امر و نهی آنان را از سکوت و پذیرش خواری و ذلت برحذر داشته و به مبارزه و قیام وادارد.

در جای دیگر شاعر در یک تناقض زیبا صدای گلوله خالد را عامل حیات می‌داند، حتی برای جمادات و گویی رمز زندگی و حیات را همان قیام مسلحانه می‌داند، زیرا صدای گلوله به خودی خود ترس و وحشت و کشتار و خرابی به دنبال دارد ولی نگاه ایدئولوژیک و انقلابی شاعر از زاویه‌ای دیگر به آن نگرسته و معتقد است گلوله‌ای که در راه مبارزه با ظلم و کسب آزادی شلیک شود نه تنها مخرب نیست بلکه حیات بخش و شادی آفرین است، کما اینکه آنچه در نگاه شاعر سرنوشت ساز است همان اقدام عملی خالد اسلامبولی می‌باشد که ترکیب «شاحنة الأقدار» در وصف کامیون حامل او دال بر همین امرست:

«فَهَيْدِي طَلْقَةً قَدْ أَطْرَبْتَ حَتَّى الْجَمَادَ / شَهَقَ الْكُونُ مِنَ التَّنْفِيدِ؟ / مَنْ شَاحِنَةُ الْأَقْدَارِ؟ /
وَاشْتَاقَتْ بِرَحْمِ الْعَيْبِ أَجْيَالٌ / تَرَى خَالِدًا طَوْدًا يُطَلِّقُ النَّارَ / وَقَدْ فَرَّتْ حُكُومَاتُ الْجَرَادِ»
(نواب، ۲۰۰۹: ۲۱۸)

توصیف خالد با لفظ «طود» (=کوه) در باب مبالغه در مقابل تصویر تمسخر آمیز «فرار حکومت ملخ‌ها» در جهت تخریب و تحقیر سران عربی نیز نشان دهنده دیدگاه ایدئولوژیک شاعر می‌باشد، زیرا «صناعات معنایی چون، اغراق، تهکم و کنایه، بزرگنمایی و تخفیف و... رابطه نزدیکتری با مدل‌های ایدئولوژیک دارند» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۳۶۰).

یکی از مهمترین ویژگی‌های شعر نواب به طور عام و این قصیده به طور خاص استفاده از کلمات و ترکیباتی است که نشان دهنده هدف شاعر و ابزار وی در رسیدن به هدف است. مثلا تکرار کلمه «الصمت=سکوت» (۷ بار) که در برابر ظلم و خفقان و کشتار مردم، هم حکام و هم جامعه به عنوان یک ابزار و روش اتخاذ کرده کاملاً مخالف با ابزار شاعر می‌باشد. دیگر تکرار واژه «الطلقة» بیش از ۲۰ بار در قصیده محوریت قیام مسلحانه را می‌رساند و حتی با آوردن صفت «الفاصل» (=جدا کننده و

سرنوشت ساز) برای شلیک خالد اسلامبولی بر اهمیت قیام مسلحانه نزد شاعر تأکید دارد. علاوه بر آن آوردن کلماتی چون «الدم» (۷بار)، «التار» (۱۲بار)، «الصراع» و «الخزن» (۹بار) به عنوان ملزومات قیام همگی برخاسته از اندیشه انقلابی شاعر و اعتقاد وی به قیام مسلحانه است.

نتیجه

نتایج حاصله نشان می‌دهد که در شعر نواب به طور کلی و این قصیده به طور خاص، سه گروه اصلی حکومت، مردم و انقلابیون (خود شاعر) در تقابل با یکدیگر قرار گرفته‌اند که هر کدام دارای ساختار فرهنگی (ارزش‌ها و اهداف) و اجتماعی (ابزار و وسایل) خاص خود می‌باشند. گروه اول یعنی نظام حاکم مهمترین هدف آن حفظ سلطه خود می‌باشد که با ابزاری چون چپاول ثروت وطن عربی، کشتار و هم‌پیمانی با بیگانگان به دنبال آن است. گروه دوم یعنی مردم نیز به دنبال آزادی و رهایی از ظلم و ستم موجود بوده‌اند، اما ابزار آنها نامناسب و ناکارآمد است، چرا که با سکوت و ذلت‌پذیری نه تنها به هدف خود نمی‌رسند بلکه روز به روز از آن بیگانه و دورتر افتاده‌اند. اما شاعر با اهداف بلندی چون آزادی خواهی و رسیدن به عزت عربی و اعتقاد کامل به انقلاب و قیام مسلحانه به عنوان تنها ابزار کارآمد - از دیدگاه خود - پا به میدان مبارزه می‌گذارد و با تکیه بر الگوها و آموزه‌های دینی و ارزش‌های عربی به دنبال جایگزین کردن اهداف و وسایل مورد نظر خود با اهداف و وسایل موجود می‌باشد. همین اختلاف در ابزار و وسایل شاعر را در تضاد با دو گروه دیگر قرار داده و از او شخصیتی بیگانه با محیط اطراف خود و ناهمنوا، آن هم از نوع انقلابی و شورشی - در مقابله با حکام - و گاهی نوآور - گاه در مقابله با مردم - ساخته است که این ناهمنوایی باعث گشته تا تعبیر، الفاظ و لحنی که در شعر خود به کار برده است، به خوبی بازتابی از اهداف و وسایل این سه گروه باشد. به گونه‌ای که فراوانی کاربرد دو وجه خبری و التزامی از بارزترین ویژگی اشعار وی می‌باشد که از آنها علاوه بر بیان حزن و اندوه درونی ناشی از اوضاع کنونی، به ترتیب برای آگاهی و بیداری مردم نسبت به اوضاع

کنونی و تحریک آنان بر قیام و انقلاب و همچنین تقبیح و نفی سکوت ذلت بار آنان استفاده نموده است. علاوه بر این از اسلوب استفهام نیز برای بیان اوضاع کنونی و تویخ سران و حکام فاسد و ظالم عربی بهره برده است. او برای افاده معانی فوق و همچنین ناهمنوایی خود با جامعه و حکومت و ارائه افکار انقلابی‌اش از کلمات نشاننداری چون «الطلقة، النار، الدم، الصمت، الحزن، الحسین(ع)، خالد اسلامبولی و...» و ترکیباتی چون «طلقة ثم الحدث، لَقَّحَهُ فِي الطَّمْثِ، حكومات الجراد، صلاة السيف والطلقة و...» استفاده می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- مرتن در این مقاله به دنبال تحلیل رابطه انواع شیوه‌های تطابق افراد با انواع شرایط ساختاری موجود در جامعه می‌باشد تا از این طریق ریشه‌های ساختاری مسائل و آسیب‌های اجتماعی را آشکار سازد. کما اینکه سازگاری‌هایی را از انواع همنوایی و کجروی را توصیف می‌کند و وضعیتی را مطرح می‌کند که در آن از نظر فرهنگی هدف‌های تعیین شده با وسایل مناسب برای رسیدن به آن هدف‌ها سازگاری ندارد (ر.ک مرتن، ۱۹۶۸: ۱۸۵-۲۱۵).
- ۲- عبد المنعم الرياض یکی از فرماندهان شجاع و رئیس ستاد نیروهای مسلح مصر بود که در جبهه نبرد فرسایشی [جنگ هزار روزه] میان مصر و اسرائیل به شهادت رسید (یاسین، ۲۰۰۳: ۱۰۱).

منابع و مأخذ

- تنهایی، حسین ابوالحسن (۱۳۸۷ش)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، مشهد، نشر مرن‌دیز.
- توسلی، غلام عباس (۱۳۸۰ش)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران، انتشارات سمت، چاپ ۸.
- خسروی نسری، راضیه (۱۳۹۲ش)، تحلیل مفهوم غربت و بیگانگی در داستانهای ابراهیم جبرا، رساله دکتری، دانشگاه فردوسی مشهد.
- رجیبی، فرهاد (۱۳۹۱ش)، «شورش در شعر امل دنقل و نصرت رحمانی»، مجله بوستان ادب، شماره چهارم، پیاپی ۱۴، صص ۴۳-۶۴.
- ستوده، هدایت الله (۱۳۸۲ش)، روانشناسی، اجتماعی، تهران، انتشارات آوای نور، چاپ هفتم.
- عبد اللهی، محمد (۱۳۸۱ش)، «یادمان رابرت کی. مرتن»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره چهارم، شماره ۲، صص ۱۳۱-۱۵۸.

بررسی بیگانگی مظفر النواب بر اساس نظریه وسیله - هدف مرتن... ۱۳۹

- فتوحی، محمود (۱۳۹۲ش)، سبک شناسی (نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها)، تهران، انتشارات سخن، چاپ دوم.
- کوزر، لوئیس و برنارد روزنبرگ (۱۳۸۵ش)، نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران، نشر نی، چاپ سوم.
- گروثرز، چارلز (۱۳۷۸ش)، جامعه شناسی مرتون، ترجمه زهره کسای، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
- مرتن، رابرت.ک (۱۳۷۶ش)، مشکلات اجتماعی و نظریه جامعه شناسی، ترجمه نوین تولایی، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- الأسطة، عادل (۱۹۹۹م)، «تغییب مظفر النواب»، رام الله، مجلة کنعان، عدد ۹۹، تشرین الثانی.
- ضرغام، عادل (۲۰۰۹م)، فی تحلیل النص الشعری، بیروت، منشورات الإختلاف، دار العربية للعلوم ناشرون.
- عبد المختار، محمد خضر (۱۹۹۹م)، الاغتراب و التطرف نحو العنف، القاهرة، دار غریب للطباعة و النشر.
- النواب، مظفر (۲۰۰۹م)، الأعمال الشعرية الكاملة، عراق، مكتبة جزيرة الورد.
- یاسین، باقر (۲۰۰۳م)، مظفر النواب - حیاتة و شعره، قم، دار الغدیر.
- سعودة، مؤید عبدالرؤوف (۲۰۰۶م)، مظفر النواب: التلقى النقدي و اختلاف الطبعات، إشراف أ.د.عادل الأسطة، جامعة النجاح الوطنية نابلس، فلسطين.
- هویدی، محمد عبدالحسین (د.ت)، الاغتراب فی شعر مظفر النواب "الوتریات الليلية أنموذجاً"، كلية التربية جامعه المثنی، السماوة (العراق).

Merton. Robert. K (1968). 'Social Theory and Social Structure', New York,

Merton. Robert. K (1938.Oct). 'Social Structure and Anomie', Volume 3, p 672-682

دراسة اغتراب مظفر التّواب في ضوء نظريّة «أساليب - أهداف» لميرتون بالتحديد على قصيدة «طلقة ثمّ الحدث»

رضا افخمى عقدا^١

محسن زمانى^٢

الملخص

الاغتراب هو من أهم القضايا الإنسانية المعاصرة الذي يُعود تاريخه إلى خلق الإنسان نفسه. لذلك قدّم العلماء في مختلف المجالات، المعاني والتفاسير العديدة لهذه الظاهرة. ولكن في العصر المعاصر يرجع الفضل إلى مجالي علم النفس وعلم الاجتماع الذين يهتمان إلى الاغتراب بنهج أكثر جدية وتميزاً. «روبرت ميرتون» (١٩١٠-٢٠٠٣م) هو أحد علماء الاجتماع الأمريكيين يدرّس هذه الظاهرة في إطار اللامعيارية الاجتماعية حيث عُرفت نظريته بنظرية «الأساليب والأهداف». إنّ مظفر التّواب (١٩٣٤م) هو من شعراء العراق الثوريين المعاصرين {و} الذي يغترب إلى حدٍ كبيرٍ عن مجتمعه حكومياً وشعباً في مسير أهدافه ووسائل تحقيقها خاصة. لذلك يستهدف هذا المقال إلى دراسة شخصية التّواب على أساس الأنماط الوظيفية لميرتون، فضلاً عن أهمّ وسيلة الشاعر للتعلّب على اغترابه، كما يعالج مدى تأثيرها على تعابير ومفرداته في قصيدة «طلقة ثمّ الحدث» معتمداً على أسلوبٍ وصفيّ - تحليلي. قد أوحى النتائج إلى أنّه يتّمسّع التّواب من شخصية غير متطابقة تُرْفُضُ فاعلية الأنظمة الاجتماعية وبناءها في تحقيق الأهداف، فلذلك ينهض بنمط التمرد مؤمناً بالكفاح المسلح، على الأنظمة الحاكمة التي تفرض سيطرتها على الشعب العربي بأساليب مختلفة منها: الرّقابة، والحدّاع، الدّهاموية، القتل والتحالّف مع الدول الاستكبارية لنهب ثروات هذا الشعب العزّل. كما أنّ استخدام صيغتي (وجهي) الخبر والالتزام هما من أبرز خصائص هذه القصيدة، فضلاً على مفردات ذات دلالة خاصة ك«الطلقة، النار، الصمت، الدم، الحزن، الحسين (ع)، خالد اسلامبولي و...» تدلّ على فكر الشاعر ورؤيته غير متناقسة مع المجتمع والحكومة وأرائه الثورية.

الكلمات الرئيسية: ميرتون، اللامعيارية الاجتماعية، الاغتراب، مظفر التّواب، طلقة ثمّ الحدث.

١- استاذ المشارك في اللغة العربية و آدابها بجامعة يزد

٢- طالب الدكتوراه في اللغة العربية و آدابها بجامعة يزد